

اعلام دولت بدون

وجود سرزمین

به دلایلی که درک آن مشکل است، هنوز دولتهای عرب امیدوارند که صبر آمریکا در مقابل اسرائیل تمام شود و این کشور به ابتکاری جدید و هیجان انگیز دست زند و نهایتاً قدرت آمریکا فعالانه در مقابل تاکتیکهای مختلف نخست وزیر اسرائیل، بنیامین نتانیا هو، به چالش بر خیزد. اما با کمال تأسف، این تصور، بدفهمی نسبت به چیزی است که در حال حاضر در اسرائیل و ایالات متحده در جریان است، زیرا احتمال هرنوع تغییر ماهوی به گونه ای که رهبران عرب خواب آن را می بینند بسیار ضعیف است.

رئیس جمهور بیل کلینتون، با کنگره ای روبروست که با وی مخالف است و به دلایل متعدد داخلی به شدت از گروه های یهودی دفاع و آنها را تأیید می کند. البته گروه های نفوذ اسرائیلی در کارند، ولی واقع امر این است که حزب جمهوریخواه، متحد دست راستیهای مسیحی آمریکاست. علاوه بر آن، مؤسسات محافظه کار و گروه های

7. "Khorasan a Victim of Crisis in Southeast Asia", *Etela'at Daily*, March 19th, 1998, p. 2.
8. The Competitive Edge (the Competitive Power). See Behzad Shahandeh "A Thought on East Asian Financial Crisis, *Salaam*, 28th, April, 1998, PP.3,9.
9. Plaza Accord (1985 N.Y., the U.S.A).
10. "The Asian Miracle."
11. " *Asahi Shinbum*" , "The Crisis of Finance in East Asia: the Causes", December 14, 1997, p.1.
12. "Accountability" (A Prerequisite For Democracy).
13. The Chaebols (The Conglomerates in South Korea- (Republic of Korea). See *Korean Business* , "Restructuring Efforts", P.8, (May, 1998).
14. Kim Young - Sam
15. "Soft Power Strength" (in Contrast to Hard Power)
16. Life - time Employment
17. Meritocracy (System based on Merits)
18. The Petronas Twin Towers
19. Cyber City - Paperless Government
20. B.J. Habibie (See Behzad Shahandeh is article on Indonesia in *Iran News*, May , 1998).
21. Prodi (Thailand's Deputy Commerce Minister)
22. The People's Bank of China
23. "Tough Times Ahead"(China's Prospects) *Asiaweek* , May 15, 1998, pp 31,33.

تجاری، و عامه مردم ناآگاه و بی اطلاع، نه تنها اسرائیل را هم پیمانی سرسخت که سرکشی خود را بر تمامی عالم تحمیل کرده است نمی دانند، بلکه این کشور را به عنوان شریکی بین المللی می نگرند که ایالات متحده باید با الگوگیری از آن همان کاری را بکند که اسرائیل با نادیده گرفتن موجودیت یک مجمع بین المللی انجام می دهد.

ثمره این وضع از نظر جمهورخواهان به طور کلی به مثابه ضربه ای است به کلینتون و دولت او را در نظر بسیاری از آمریکاییها دولتی روبه زوال و مبتلا به مشکلات می نماید که بیش از حد لازم در طرحهای سازمان ملل متحد و جامعه بین المللی غرق شده است. به طوری که در راه سیادت آمریکا و توان آن در به کارگیری نیروهایش به طور یکطرفه محدودیت ایجاد کرده است. به اعتقاد من کلینتون در بازدید اخیرش از رُم با اتخاذ موضع منفی در مورد جرایم جنگی، این هدف را دنبال می کرد که مخالفان خود را در داخل آمریکا قانع کند که می تواند در وقت لازم، همانند اسرائیل، افکار جهانیان را به چالش بگیرد و نشان دهد که منافع

کشورش حتی از اصول دادگاه نورمبرگ که ایالات متحده اولین منادی آن پس از جنگ دوم بود، فراتر است.

در حال حاضر، بحران فلسطین در اذهان مردم تا حد تقریباً فراموشی فروکش کرده است و بحثها فقط در مورد پیشنهاد آمریکا به اسرائیل در مورد عقب نشینی از ۱۳ درصد اراضی ساحل غربی دور می زند. این پیشنهاد مورد موافقت رهبری فلسطینی قرار گرفته است، ولی همیشه با بحثهای مربوط به ترور بسم فلسطینی و میثاق سازمان آزادیبخش فلسطین همراه است و از این طریق موضوع مورد بحث درباره سرزمینهای فلسطینی از هرگونه مضمون جدی تهی شده است.

آنچه وضع را بدتر می کند فقدان تقریباً کامل هرگونه کوشش و تلاش تبلیغاتی از جانب فلسطینیها در ایالات متحده یا در اروپای غربی است. وقتی ملاحظه می شود که دانشگاهیان، دانشجویان و سازمانهای یادآورنده مظالم در مورد فلسطینیها، در صحنه حضور ندارند، این امر به شکل تکان دهنده ای تجلی می یابد. این شکاف عظیمی است که حتی مختصری از آنچه را که

در دفاع از ملت فلسطین بیان می شود یا انجام می گیرد از بین می برد. به این ترتیب، این ملت یک قرن است که به خاطر از دست دادن تدریجی سرزمینها و تهدید فزاینده نسبت به هویت خود در رنج به سر می برد.

آنچه در داخل جهان عرب می گذرد، حداقل برای شخصی نظیر من که در خارج آن زندگی می کند، یأس آور است. رهبران عرب به دیدارهای متقابل می پردازند و از تحولات آتی صحبت می کنند، گردهمایی زیادی را برگزار می کنند و به سفر می پردازند، اما نتیجه کار آنها چیزی قابل توجه نیست.

واقعیت این است که جهان عرب هیچ نوعی آمادگی برای برخورد با این وضع به ویژه در داخل فلسطین را ندارد. این در حالی است که ما شاهد خسارات بسیار مصیبت بار و تجاوزات فجیع در حق هموطنان خود هستیم و اسراییل در حال پردازش آخرین مراحل طرح نهایی خود است.

من می دانم که در کشورهای عربی، مثل مصر و لبنان، برای نمونه کوششهای

فکری جدی ای برای مقابله با تراژدی ملت فلسطین در جریان است و بحثهای زیادی درباره موضعی که باید اتخاذ شود و موضعی که باید مورد تأیید قرار گیرد، صورت می گیرد، ولی این امر اصلاً بر تلاشهای پی گیر ارتش و مهاجرنشین های اسرایلی

اثری ندارد. آنها مجموعه ای را تشکیل می دهند که به طور نظام یافته در جهت پاکسازی قومی عمل می کند. تفاوت اصلی بین بوسنی و فلسطین در این است که در اولی پاکسازی قومی به شکل کشتارهای تکان دهنده صورت گرفت که توجه جهان را به خود جلب کرد، در حالی که آنچه در فلسطین می گذرد تاکتیک قطره ای است،

یعنی روزانه یک یا دو منزل منهدم می شود و با تصرف چند هکتار از اراضی، چند نفر وادار به مهاجرت می شوند. این امر توجه اساسی کسی، به ویژه فلسطینیهای دیگر را، برنمی انگیزد، مثلاً فلسطینیهای ساکن رام الله متوجه طرحی مثل انهدام جاده اصلی حوسان (روستایی کوچک در غرب در کنار بیت لحم) توسط مهاجرنشینهای «افرات» نمی شوند.

در همین حال، اجتماعات افراد

مرفه فلسطینی در لندن و امان به زندگی روز مره خود مشغولند و از آنچه بر مناطق باقی مانده کوچک کشور اصلی آنها می گذرد به کلی بی خبرند. هتل های سطح بالای این پایتختها هر روزه شاهد جشنهای ازدواج پرشکوه است و جوانها به راندن اتومبیل های «بی ام و» و موتورسیکلت های «هوندا» مشغولند و در تپه های عبدون و جاده های پردرخت «هلند پارک» گشت می زنند. برداشتی که از این امر حاصل می شود این است که، آنها در خوابی دور و دراز غرق شده اند بدون اینکه هیچ گونه توجهی به گذشته و آینده داشته باشند.

نسل جوان فلسطینی - وهمچنین عرب - که پدرانشان طی دوران رفاه ناشی از وفور درآمد نفت در خلیج فارس و طرحهای عمرانی صاحب ثروت شده اند، عمر خود را در چیزهایی مثل شرکت در دوره های خوش گذرانی و سالهای تحصیل در هاروارد یا جرج تاون و گذراندن تعطیلات در گستاد و کان، و کار در بخشهای تبلیغات و بازاریابی و عمران و توسعه صرف می کنند و در دنیای سحرانگیزی به سر می برند که در آن بی حساب و کتاب پول خرج می کنند. آنها در

نوع خود در تاریخ قرن بیستم از نظر میزان تلف کردن و به هدر دادن تولید گروهی، بی نظیر به شمار می روند. اما همین گروه است که از نظر فکری، آینده مبارزه ما علیه دشمنی متجاوز و سرسخت برعهده اوست.

به یاد می آورم که حدود ۲۵ سال پیش، هنگام مطالعه کتابی در مورد مهاجرت یهودیان صهیونیسم به فلسطین و استعمار صهیونیستی در فلسطین پیش از سال ۱۹۴۸، توجهم به تفسیری از حییم وایزمن جلب شد مبنی بر اینکه این حرکت ابتدا در سطح کوچکی با گرفتن بخشهایی از اراضی در اینجا و آنجا، نگهداری «گاوی در اینجا و بزغاله ای در آنجا» شروع شد. نظر بر این بود که در چنین طرح متمرکزی، هر چند متواضعانه می نمود، هدف نهایی، یعنی تسلط بر کل فلسطین برای ایجاد کشوری عبری، ابدأ از نظر نیافتاده بود. تا سال ۱۹۴۸، صهیونیستها بر کمتر از ۷ درصد اراضی فلسطین تسلط داشتند و بعد از ۱۹۴۸ همه جا بجز ساحل غربی رود اردن و باریکه غزه را گرفتند. پس از ۱۹۶۷ آنها بر بقیه فلسطین مسلط شدند، و با امضای موافقتنامه های اوسلو، اسراییل و

صهیونیستها سلطه خود را بر این سرزمین تقویت کردند. حدود سه درصد ساحل غربی رود اردن (که تنها ۲۲ درصد کل فلسطین را تشکیل می دهد) در سلطه فلسطینیها باقی مانده است که در آن مقامات فلسطین حق اداره امور فلسطینی ها را به دست آوردند، بدون اینکه از سیادت بر اراضی برخوردار باشند.

مسئله به همین جا خاتمه نمی یابد و هدف این است که بخش اعظم ساحل غربی که توافق اوسلو شامل آن نمی شود، از وجود فلسطینیها پاک شود. اسراییل در این جهت به دو اقدام مبادرت می کند: مصادره زمینها برای استفاده جهت مهاجرنشینهای یهودی و ارتش اسراییل، و انهدام منازل فلسطینیها، مقاله منا حمزه محین که در نشریه «تقریر فلسطین» (گزارش فلسطین) در تاریخ ۱۵ ژوئیه سال جاری چاپ شد، حقایق تکان دهنده ای را در این زمینه دربردارد. در این گزارش آمده است: «از زمان امضای توافقه ای اوسلو در ۱۹۹۳، در فاصله بین سپتامبر ۱۹۹۳ و مارس ۱۹۹۸، بولدورهای اسراییلی ۶۲۹ خانه فلسطینی را تخریب کردند که از این تعداد ۵۳۵ خانه

در ساحل غربی رود اردن و ۹۴ خانه در قدس بوده است. از ۶۲۹ خانه تخریب شده، دولت حزب کارگر ۲۶۹ خانه و مابقی آن یعنی ۳۶۱ خانه را دولت لیکود تخریب نموده است. طی حکومت نتانیا هو و ظرف سال ۱۹۹۷ به تنهایی حدود ۲۲۳ خانه ویران گردید. در سه ماه اول سال ۱۹۹۸ جمعاً ۵۷ خانه متعلق به فلسطینیها تخریب شد و ظرف یک هفته از ابتدای ۲۱ ژوئن، ۳۰ خانه ویران گردید. هم اکنون دستوراتی جهت تخریب بیش از ۱۸۰۰ خانه صادر شده که در انتظار صدور حکم اجراست و در صورت اجرا موجب آوارگی ۱۰ هزار نفر از افراد دیگر خواهد شد.»

آنچه وحشت آور است ارتباط کامل و محکمی است که بین تفسیر ساده و روشن وایزمن «گاوی در اینجا و بزغاله ای در آنجا» که ۷۵ سال پیش بدان اشاره شده است، و آنچه امروزه در جریان است، وجود دارد.

این رؤیای اصلی صهیونیسم است که هیچ گونه تعدیلی را در آن شاهد نبوده ایم و هدف از آن فروپاشی و تضعیف فزاینده و روز به روز موجودیت فلسطینهاست. این چیزی است که پیش چشم همگان چه عرب و

چه یهودی روی می دهد، این طرح امری پوشیده نیست و حاجتی به تلطیف و گرفتن تلخی آن دیده نمی شود. اسرائیلیها در حال گرفتن اراضی، بخش به بخش، و جب به جب و خانه به خانه هستند. تحقق این موارد همگی در جهت جداسازی ساکنان فلسطینی در سه یا چهار بانتوتسان یا محلهای مجزا و پراکنده مجزا صورت می گیرد و این طرحی است که در اسرائیل به «طرح آلن» مشهور است. بدین ترتیب، حتی اگر آن گونه که انتظار می رود، یاسر عرفات در ماه مه ۱۹۹۹ برپایی کشور فلسطین را اعلام کند، اسرائیل در پی آن است وضعیتی را در اراضی فلسطینی ایجاد کند که پیوستگی ارضی برای چنین کشوری غیرممکن شود.

به گفته منّا حمزه محین، احتمالاً بدون اینکه قصدی وجود داشته باشد، بین عملکرد اسرائیل و واکنش فلسطینی ها دو تفاوت وجود دارد: آنها اراضی را تصرف می کنند و ما تشکیل کشور فلسطینی را اعلام می کنیم و همان گونه که اخیراً حیدر عبدالشافی در مصاحبه ای اظهار داشت، معنی اعلام دوباره تشکیل کشور چیست، وقتی که ما پیش از این در سال

۱۹۹۸ در الجزایر آن را اعلام کرده ایم؟ من خود را ناچار می بینم که بگویم با دکتر عبدالشافی در تعجب از این واکنش عجیب بی خردانه در برابر وضعیت جدی و مهم فعلی، هم فکر هستم. اسرائیل به شکل منظم بر اراضی فلسطین تسلط می یابد، در حالی که ما دست بسته و بدون هیچ گونه واکنشی ایستاده ایم. جز آنکه بگوییم: «در واقع - اسرائیل - آنها را تصرف نکرده است، زیرا از نظر ما آنها سرزمین کشور ما محسوب می شوند.» تأسف بار و بلکه فاجعه بار است که از ابتدا این امر استراتژی ما بوده است و ما مدت یک قرن است که با اقدامات منظم عملی برای تسلط بر سرزمینهایمان روبرو بوده ایم و نتوانسته ایم، یا قادر نبوده ایم، یا تمایل نداشته ایم دست به اقدامی برای متوقف کردن آن بزنیم، چه رسد به اینکه اسرائیل را وادار به عقب نشینی کنیم.

این دیالکتیکی بوده است که طی زندگی خود شاهدش بودم، اول در کودکی خود در فلسطین و اخیراً چند هفته پیش هنگامی که سربازان اسرائیلی را دیدم که چادرهای اعراب بدوی و اراضی کشاورزان را در خارج الخلیل و بیت لحم

تخریب می کنند. در آن وقت تلاش کردم سربازان را منصرف کنم و ذهن آنها را برانگیزم و یادآورشان شدم که سرزمینهای آنها شصت سال قبل از طرف ملتی «برتر» یعنی آلمانیها مصادره شد. اما حقیقت این است که وضع فرد ناتوانی را داشتیم که پیش روی او راهی جز مشاهده کردن و ثبت مشاهداتش روی فیلم نبود. آنها بولدوزر و تفنگ داشتند و من چیزی جز کلمات و تصاویر نداشتم.

ما ملتی هستیم محروم از بسیج نیروها، بدون رهبری و بدون عزم و تصمیم. نمی توانیم فکر و روح خود را برمشکل اساسی، یعنی سرقت سرزمینهایمان متمرکز کنیم. ظرف چند هفته گذشته تعدادی از گروه های اسرائیلی مخالف تخریب خانه ها تشکیل شد و این گروه ها به تظاهرات و اقدامات اعتراضی پرداختند ولی به نظر می آید کار زیادی از این نوع از طرف فلسطینی ها صورت نمی گیرد. به نظر می رسد ملتی باشیم تحت تأثیر داروهای بیهوش کننده، بدون قدرت حرکت یا عمل. آنها اراضی ما را می گیرند و ما به تماشا بسنده می کنیم. حتی غالباً بار

تماشا کردن را هم به عهده نمی گیریم. فکر می کنیم آنچه می گذرد فرد دیگری را مورد هدف قرار داده است و بدین جهت می توانیم روی خود را برگردانیم و به کارهای خود مشغول شویم.

ما در سطح ملی فاقد آگاهی از وخامت وضع هستیم، آگاهی ای که در بسیج نیروها در داخل فلسطین، در اروپا، آمریکای شمالی و جهان عرب، تجلی پیدا نماید. بسیجی که به کمک افراد آگاهی صورت گیرد که دریافته باشند زمان مقابله با خطر اسرائیل در محل آن، یعنی در خاک فلسطین، فرارسیده است. در عوض می بینیم که حتی آمار منفجر کردن و انهدام خانه ها از سوی منابع اسرائیلی اعلام می شود. بهترین گزارش در مورد فعالیتهای اسرائیل در زمینه ایجاد شهرکهای یهودی نشین از جانب فلسطینی ها تهیه نمی شود، بلکه از جانب گروهی آمریکایی ارائه می شود که تحت سرپرستی یک یهودی به نام جفری آرونسون است.

من از خوانندگان این مقاله طلب کمک می کنم چرا در برابر سرقت شرم آور باقی مانده اراضی خود کاملاً خودباخته

به نظر می‌رسیم؟ چرا نباید صفوفی تشکیل دهیم و در برابر سربازان اسرائیلی بایستیم؟ چرا نمی‌توانیم کارگران فلسطینی را که در ساختن شهرک‌های یهودی‌نشین شرکت می‌کنند، قانع نماییم که از این عمل زیان آور برای ملتشان دست بردارند؟ چرا رهبران ما دفاتر کار و اتومبیل‌های مجلل خود را رها نمی‌کنند تا در مزارع و باغ‌ها رودر روی سربازان اسرائیلی بایستند و با بدن‌های خود از سرزمین و ساکنین فلسطینی دفاع کنند؟ این شیفتگی به بوروکراسی و گارد محافظ شخصی، و تلفن‌های همراه و خریدهای تجملی و مذاکرات احقمانه بی‌انتهای که نیروی ما و اراده ما را تحلیل می‌برد و ما را در عجز کامل در برابر چشم انداز سرزمینمان که پیش رویمان ناپدید می‌شود، رها می‌کند، برای چیست؟

من نمی‌توانم عجزمان در تحرک و عمل و ترس رهبرانمان را که شکنجه و ستم وارده به ملتشان را بر حفاظت از ملت و سرزمین ترجیح می‌دهند، درک کنم. همچنین نمی‌توانم عدم تحرک و فلج فرهیختگان فلسطینی و عرب را درک کنم. آنها به جای اینکه مستقیماً به فلسطین

بروند [این امر برای مصری‌ها و اردنی‌ها بخاطر توافقه‌های صلحشان با اسرائیل براحتی امکان‌پذیر است] و شانه به شانه خانواده‌ای یا روستایی فلسطینی در برابر دزدان اسرائیلی بایستند، به تئوری پردازی در زمینه استراتژی بهتر اولویت می‌دهند.

من از خوانندگان مطلع این مقاله درخواست کمک می‌کنم تا این وضع را بهتر درک کنم، زیرا من عملاً نمی‌توانم تمامی این وضع را توجیه کنم، بلکه تمام آنچه می‌فهمم، این است که وقتی از خواب بیدار شویم بجز بخشی از اندک باقیمانده سرزمینمان را نخواهیم یافت و در آن هنگام از خود سؤال خواهیم کرد: چه شد؟ چرا سرزمینمان را رها کردیم تا ظرف صد سال تکه تکه آن را جلوی چشمانمان از ما بگیرند، بدون اینکه ما کاری انجام دهیم؟ این مرحله آخر است، مرحله نهایی است وقتی این مرحله فرا برسد، ما کجا هستیم؟

نویسنده: ادوارد سعید

مترجم: محمود حقیقت کاشانی

